

## آينه چون عيب تو بنمود راست خود شکن آينه شکستن خطاست

تاریخ، همچون آینه ایست که در آن میتوان چهره زندگی گذشته و کارکردهای خوب و بد یک جامعه را تماشا کرد. در آن میتوان اعمال نیک و زشت و یا ظلم و استبداد قدرتمندان را بر مردم فرو دست جامعه ملاحظه نمود. تاریخ برانسان اثر میگذارد و با مطالعه آن خواننده بطور طبیعی از ظلم و ستم ارباب قدرت و از تجاوز برمال و ناموس و شرف و عزت مردم مظلوم احساس نفرت میکند و خود را با مردمی که مورد ستم و اجحاف و زورگونی قرار گرفته، همدرد و همنوا می شمارد و اغلباً به این نتیجه میرسد که ظلم و تجاوز بر حقوق دیگران، کاری زشت و غیر انسانی است و کسی که عامل چنین ناروانی ها و بیدادگریها است، باید مورد نکوهش و نفرت قرار بگیرد. پس باید از تاریخ عبرت گرفت و بجای آینه شکستن (نکوهش از نویسنده یا مؤرخ)، بهتر است به اصلاح جامعه خویش پرداخت و به جوانان و فرزندان خود این درس را آموخت که ظلم و ناروانی و تجاوز به حقوق دیگران، کار زشت و غیر انسانی است و می باید که از مفتخوری و اوباشی و راهزنی و قتل و اختطاف و آدم ربائی و باج گیری و امثال این کارها دوری بجویند.

یکی از آثار تاریخی که حوادث و رخدادهای آگنده از ستم و چپاول و غارتگری و تجاوز به حقوق مردم کابل را بطور روزمره در مدت ۹ ماه حکومت سقوی ثبت و ضبط نموده، تذکرات انقلاب است. تذکرات انقلاب، آینه تمام نمایی است، از قتل و کشتار و زورگونی و بی بازخواستی و چور و چپاول و تجاوز به زنان و دختران و پسران کابل، از سوی گروه دزدان و آدمکشان و چپاولگران سقوی، که قلب هر انسان با عاطفه و با شرف را تکان میدهد و نفرت انسان را نسبت به یک چنین گروهی برمی انگیزاند.

تذکر انقلاب ۸۶ سال قبل از امروز، از سوی یک مورخ و صاحب قلم با دانش بنام ملافیض محمدکاتب هزاره نوشته شده است. مؤلف که شاهد و ناظر حوادث دلخراش روزهای سخت کابل بوده، باری به جرم نیاوردن بیعت از اقوام هزاره به رژیم سقوی مورد خشم پسر سقاو قرار گرفت و چنان لت و کوب گردید که از حرکت افتاد و سه روز بعد خیر فوت او شایع شد، و در صدد تغسیل و تکفین و تدفین او برآمدند اما ناگهان دوباره زنده شد ولی چون تداوی نشد از اثر آن ضرب و شتم جان داد [۱]، اما کتاب با ارزش او (تذکرات انقلاب) برجای ماند و ۸۶ سال بعد از مرگ مؤلف، در شهر کلن کشور آلمان به چاپ رسید (۲۰۱۳).

نشر این اثر و رسیدن پیام اندوه آلود مؤلف به مردم افغانستان، این سخن شمس تبریزی را به یاد انسان می آورد که هفتصد سال پیش گفته بود: « اگر گفتنی باشد و همه عالم از ریش من در آویزد که مگر نگویم،

بعد از هزار سال این سخن بدان کس رسد که من خواسته باشم.» [۲]

سخن کاتب نیز بالاخره ۸۶ سال بعد از مرگش بگوش آن مردمی رسید که هیچ یکی از پیروان راه و رسم پسر سقاو نمیخواست برسد. من وقتی این اثر با ارزش تاریخی را خواندم، از بس در آن نکات تازه و مطالب ناگفته و ناشنفته بسیار دیدم، بلا درنگ آنرا به معرفی گرفتم و مقاله مفصلی درباره مسایل مختلف مطرح در کتاب نوشتم و در هفت بخش آنرا از طریق پورتال افغان جرمن آنلاين و سایت تول افغانستان به نشر سپردم.

اکنون که نشر مقالات حمایت مردم هزاره و وردکی و وزیر (وزیرستان) از شاه امان الله غازی، شاه منور و تجدد خواه و انقلابی، باعث عصبیت پیروان بچه سقا گردیده و برخی را به فحش گویی و بیگفته کاتب «سگقوی» و ادار نموده است، میخوام نتیجه آن مقاله مفصل را یک بار دیگر بدست نشر بسپارم و قضاوت را به خواننده آگاه

واگذارم :

## آئینه چون عیب تو بنمود راست خود شکن آئینه شکستن خطاست

با ذکر مجدد این بیت حکمت آموز، از آنچه در این مقاله بابتش از ۹۰ بار نقل قول از کتاب مؤرخ نامدار کشور فیض محمدکاتب نشان داده شد، میتوان به این نتایج دست یافت که:

۱- بچه سقاو، یک آدم جاهل، دزد، راهزن، ضد مظاهرتمدن و فرهنگ ، ضد دانش و مکتب و کسب تحصیل و نوکر ارتجاع و آله دست انگلیس بوده و بد نام ترین چهره سیاسی تاریخ افغانستان است که کارکردهایش برای هیچ یک از هموطنان و همشهریانش جز شرمساری، افتخاری در بر ندارد.

۲- حبیب الله کلکانی، شخص بیسواد و جاهلی بود، واز دین داری و اسلامیت اطلاعی نداشت، وبنابراین از مهمترین و ملموس ترین آموزه های دین اسلام از قبیل : انصاف و عدالت و پاک دامنی، وفا به عهد و میثاق و پابندی به سوگند قرآن، ترحم بر ضعفا و اسیران و کودکان و بیوه زنان و پیر مردان در جنگها، فهم و شناختی نداشت. بنابراین او نمیتوانست خادم دین رسول الله باشد، بلکه اعمال و کردارش ، تماماً برخلاف دین اسلام و ارشادات رسول الله بود. نامیدن «حبیب الله، خادم دین رسول الله» محض بخاطر برابری قافیه شعر بوده است، نه بخاطر واقعیت امر دین داری. کاتب بر او چنین شهادت میدهد: « سالار دزدان و پیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده و در حقیقت و نفس الامر هادم آن بود. » [۳]

۳- حبیب الله کلکانی، مرد پاک دامن و حفاظی هم نبود، اگر دستش میرسید از تجاوز برناموس مردم دریغ نمی کرد. او دختر سردار محمدعلی خان را که دوبار از ترس ازدواج با پسر سقاو، زهر نوشید ولی نمرد، چون نجاتش دادند، اما پسر سقاو بالاخره با زور او را تصرف نمود و بعد عقد بست.

۴- حبیب الله کلکانی، چنان ظالم و خونخوار بود که اسیران را مثله میکرد ویا زنده زنده در آتش می انداخت و بعد از سوختن جسم شان، سر آنها را جدا کرده بر سر چوب نصب میکرد و در شهر می گشتاند تا مردم از وی بترسند. تمام دوران اقتدار حبیب الله کلکانی، به کشتن و بستن و غارت کردن مال و منال مردم و تجاوز و دست اندازی به زن و دختر و پسر دیگران بود، که اینگونه اعمال همه برخلاف دین و مغایر شریعت اسلام است.

۵- افراد سقاوی بدستور حبیب الله کلکانی، چنان سفاک و خون آشام بودند که اطفال شیرخواره را در بغل مادر شان با تفنگ میزدند تا با مادر خود یکجا هلاک شوند. کاری که تاریخ مثال آنرا فقط در فتوحات چنگیز و هلاکو سراغ میدهد و بس!

۶- هیچ قوم و طایفه ای مثل قوم هزاره و مردم وردک و لوگر و تگاب، واقوام درانی و میرزمانخان کنری در افغانستان از امان الله خان حمایت نکردند و مثل آنها مورد خشم و سرکوبی و قتل سقویان قرار نگرفتند. و در میان خانواده های وابسته به امان الله خان، هیچ خانواده ای مانند خانواده نادرخان و وابستگانش از سوی پسر سقاو مورد استهزاء و استیذاء و هتاک و بی باکی قرار نگرفته اند.

۷- حبیب الله کلکانی، به عهد و پیمان و سوگند به قرآن باز و بند نبود، چنانکه دوبار او عهد و امضای برقرآن را شکست و سرانجام قرآن خصم جاننش شد. بار اول با احمدعلیخان نماینده دولت اماتی، در جبل السراج پیمانی مبنی بر ترک مخاصمت با دولت بست و بر قرآن امضا کرد، ولی همینکه از سوی دولت رتبه و معاش و تفنگ و کارتوس گرفت ، از اختیارات دولتی برضد دولت استفاده کرد و این اولین نکت عهد و نقض سوگند او با قرآن است.

۸- باردوم حبیب الله کلکانی، با عنایت الله خان عهد و سوگند و بر قرآن امضا کرده و تعهد سپرده بود که به منسوبان خاندان سلطنتی و مامورین دولتی مشخص و خدمه نظامی ارگ بد رفتاری نکند، وادیت و آزاری نرساند، اما او در همان روزی که به ارگ وارد شد، دستور کشتن و بستن و مصادره اموال مامورین دولتی و اشخاص وابسته به سلطنت و محافظین داخل ارگ را داد. به این حساب پسر سقاو برای دومین بار سوگند به قرآن را شکسته است.

۹- حبیب الله کلکانی برای انتقام کشی از نادرخان و برادرانش، بارها، به مال و ناموس منسوبین خاندان امان الله خان و نادرخان و برادرانش، دست درازی و هتک عصمت نموده است که آن عمل در شأن هیچ کسی که ذره ای از

وجدان و انسانیت و جوانمردی داشته باشد، شایسته نیست.

۱۰- حبیب الله کلکانی، بار بار فرمان قتل عام مردم قزلباش و هزاره را صادر نمود، درحالی که این عملش یک جنایت بزرگ ملی بشمار می رفت، و نمی بایست دست به چنین کاری میزد. زیرا هزاره ها و قزلباش ها نیز جزئی از اتباع این کشوراند و در راه استقلال و حفاظت از آن جان باختند و حق دارند در این کشور مثل سایرین آبرومندانه زندگی کنند. از میان این دو قوم بهترین دانشمندان، بهترین طبیبان، بهترین انجیران، بهترین شخصیت های مشروطه خواه، بهترین مؤرخان و نویسندگان و شاعران و نظامیان به ظهور رسیده اند.

۱۱- حبیب الله کلکانی، بمنظور بقای حکومت خود، تجاوز و فحشا و نفاق و شقاق قومی و زبانی را در میان مردم دامن زد و با صدور فرامین رسمی، رسماً یک قوم را علیه قوم دیگر تحریک نمود، چنانکه بقول کاتب «بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاد.» [۴].

۱۲- حبیب الله کلکانی، تروریسم را برای نخستین بار، رسماً در کشور، ترویج داد. و برای ترور اشخاص و افراد مخالف خود، بدون در نظر گرفتن عواقب وخیم آن، جایزه تعیین میکرد. طبعاً اگر تروریست متعلق به قومی دیگری می بود، در واقع تمام قوم مقتول، تروریست و قوم او را به چشم دشمن می دیدند، و آنها هم در صدد برمی آمدند تا انتقام خود را از طرف مقابل بگیرند.

۱۳- بدون تردید نقش حضرات شوربازار، در انقراض سلطنت امان الله خان و انصراف عنایت الله خان از امارت و به قدرت رساندن حبیب الله کلکانی برجسته بود. درحالی که شاه محمودخان برادر نادرخان قبل از رفتن از کابل، فامیل خود و برادرانش را بطور امانت به حضرت محمدصادق سپرده بود، و بنابر رسم افغانی می باید از آنها صیانت و حفاظت مینمود و اجازه نمیداد که پرسرقت آنها را به ارگ احضار و توهین کند، اما این حضرات هیچ کاری در ممانعت پسر سقاو از تجاوز و هتک حرمت به خانواده سلطنتی و نیز ناموس مردم شهر کابل نکردند. او و برادر بزرگش نورالمشایخ میتوانستند با استفاده از نفوذ روحانی خود، اقلأ یک خطابه در مسجد پل خشتی در مذمت تجاوز برناموس مسلمانان و قباحت لواطت و رقصاندن پسران نوجوان در محافل خصوصی مردان ایراد کند که نکردند.

۱۴- در تاریخ کشورهای منطقه سراغ نمیشود که یک فاتح هر قدر قهار و جبار بوده باشد، دستور قطع کردن اشجار مثمر و غیر مثمر و یا دستور آتش زدن خرمن یا خانه های مردم را داده باشد، ولی پسر سقا این عمل زشت و نا بخشودنی را در حق مردم مسلمان تگاب که محل سکونت پشتونهای صافی میباشد، انجام داد تا مردم را وادار به اطاعت اجباری از سقویان نموده باشد.

۱۵- با در نظر داشت حقایق نقل شده از تذکرات انقلاب، حبیب الله کلکانی، هرگز دارای کرکتر و اخلاق عیاری و خصلت جوانمردی نبوده است، و جای افسوس خواهد بود اگر کسی او را «عیاری از خراسان» یا کابل زمین بشمارد. زیرا در آئین عیاری، بنابر کتاب سمک عیار و قابوسنامه و جامع الحکایات عوفی، پاکدامنی و چشم نداشتن به مال و ناموس دیگران، وفا به عهد و پیمان و نمک شناسی و تحمل و شکیبایی و «به اسیران دست درازی نکردن، و همچنان که راست گوید، راست شنود و انصاف از خود بدهد و بر آن سفره که نان خورده باشد، بد نکند.» [۵].

هیچیک از اصول جوانمردی و عیاری که در متون تاریخی و اخلاقی مردمان منطقه ما ذکر شده، در وجود حبیب الله کلکانی و یاران فاسق و متجاوز او دیده نمی شود، پس نامیدن، حبیب الله بحیث «عیاری از خراسان»، توهینی بزرگ به عیاران و جوانمردان تاریخ کشور است. او را باید یک دزد داره نی، و یک رهن سرگردنه و یک آدم خونخوار و متجاوز به مال و ناموس مردم دانست، تا فرزندان محل و نسل های آینده، از کرکتر و خوی و خصلت وی دوری بجویند و راه و روش او را که همانا دزدی و چشم به جیب و مال و ناموس مردم داشتن بود، مذموم بشمارند و جداً از آن دوری نمایند.

۱۶- در فرهنگ بشریت متمدن و آگاه، دزدی و آدم کشی، و تجاوز به مال و دارائی و ناموس مردم، بدترین و زشت ترین کارها شمرده شده، و برای انسان هیچگونه افتخاری به همراه ندارد. در تاریخ ها و ادیان مختلف نیز

از آن نکوهش شده و می شود. بنابراین باید در نصاب تعلیمی شاگردان مکاتب، نفس دزدی و آدمکشی و غارت و تجاوز به مال و منال مردم، به لحاظ ماهیت اخلاقی و اجتماعی خود تقبیح و محکوم شود تا کسی در آینده این کارها را تکرار نکند. متأسفانه بر اثر عدم توجه به این موضوع مهم حیاتی بود که افراد منسوب به شورای نظار در حکومت چهار ساله ربانی - مسعود و همچنان در دوره حامد کرزی، تقریباً عین همان کارهای را بمنصه عمل گذاشتند که در عهد حبیب الله کلکاتی سفویان انجام می دادند، به همین خاطر، مردم آن دوره ها را، سفوی دوم و سفوی سوم مسمی ساخته اند.

**۱۷-** تجلیل از «حبیب الله، خادم دین رسو الله» بخاطر خدمات دینی و اسلامی او نیست، زیرا حبیب الله آدم بیسواد و در مورد دین رسول الله، دانشی نداشت. آنهایی که برای تجلیل از حبیب الله کلکاتی محافل تدویر و در آن سخنرانی میکنند، آیا گاهی با خود اندیشیده اند که از این محافل چی نتایج بدست می آورند و چی درس های برای فرزندان و جوانان خود تقدیم میکنند؟ بدون شک، تجلیل از حبیب الله، در واقع تجلیل از بیسوادی و نادانی و تجلیل از دزدی و راهگیری و غارت و چپاول و تجاوز برناموس دیگران، تجلیل از مسدود کردن دروازه های مکاتبت و معارف و تعلیم و تدریس و آموزش است. امید وارم این هموطنانم، بجای تجلیل از جهالت و نادانی و ظلمت و وحشت و بربریت و آدمکشی و قلدن مآبی و راهزنی که سرانجام به غارت و چپاول شهریان کابل می انجامد، نهال دوستی و برادری و برابری و عدالتخواهی و رفاه عمومی را بنشانند و بذر دانش بکارند و برای اخلاف خود درس شرافتمندانه زندگی کردن را بیاموزند.

**۱۸-** بهتر است تا بجای تجلیل از یک دزد و یک آدمکش بیسواد که هیچ افتخاری بهمراه ندارد، از شخصیت های نیکنامی چون: جوهرشاه غوربندی، محمد عثمان خان پروانی، شجاع الدوله خان غوربندی، و سرشار شمالی، لیلی صراحت روشنی، استاد غلام علی آنین، پوهاند دکتور حسین یمین، داکتر دوست محمد پروانی، استاد عبدالحق واله، انجنیر عزیز جرأت و غیره شخصیت های مبارز تاریخی که در دفاع از استقلال و طرد بیگگان در جنگ های اول و دوم و سوم با انگیسها رزمیدند و حماسه آفریدند مانند: میرمسجدی خان کوهستانی و میردرویش خان قشکاری و میربچه خان کوهدامنی و عبدالقادر خان (اوپیانی- پروانی) و دیگر مردان مبارز و نیکنام پروان و کوهدامن محافل علمی و فرهنگی ترتیب داده شود و کارنامه های آنها برحسته گردد و بطور شایسته نی از آنها قدردانی شود؟

**۱۹-** آیا شایسته تر نیست تا نام مکاتب و لیسه ها، و کودکستان ها و جاده ها و چارسو ها و خیابانهای شهرهای مناطق کوهدامن و کوهستان و استالف و میربچه کوت و چاریکار و پروان و غیره به جای حبیب الله کلکاتی، به نام های شخصیت های فرهنگی و سیاسی فوق الذکر مسمی گردد، تا سرمشقی برارنده و افتخار انگیز برای فرزندان آن مرز و بوم باشد؟

**۲۰-** آنهایی که امروز سنگ طرفداری از نادرشاه و ظاهرشاه را به سینه میکوبند، باید متوجه باشند که نمیتوانند هم دوست نادرخان و ظاهرشاه و هم هوادار حبیب الله پسر سقو باشند! به کلام دیگر، کسی که در تمجید از حبیب الله کلکاتی کتاب نوشته و او را «شاه دیندار» و «با ناموس» و «عیاری از خراسان» نامیده است، در واقع، هتک حرمت و استهزاء در حق نسوان خاندان نادرخان، تائید کرده است. هواداری از چنین کسی، تائید غیر مستقیم از تجاوزات و بی ناموسی های پسر سقو در حق فامیل نادرخان پدر ظاهرشاه است و می باید متوجه موضع گیری احساساتی و غیر سالم خود با ظاهرشاه باشند!!

پایان

مآخذ:

- [۱] کتاب در روزدهم سرطان مورلدت و کوب فرارگرفت و سه روز بعد خبر فوت او پخش گردید و بعد دوباره زنده شد. (تذکر انقلاب، ۲۹۹، ۲۹۳)
- [۲] - خط سوم، چاپ داکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، ۱۳۵۱، ص ۵
- [۳] - فیض محمد مکاتب، تذکر انقلاب، ص ۲۹۶
- [۴] - کتاب، نژاد نامه افغان، طبع ۱۳۷۲ ایران، ص ۴۱
- [۵] - قابوسنامه، چاپ جلال الدین تهرانی، ص ۲۰۱

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درېنت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادېنت: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پاڅوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ